Journal of Fiqh and Usul
Vol. 52, No. 3, Issue 122
Autumn 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v52i3.78480

سال پنجاه و دوم، شماره ۳، شمارهٔ پیاپی ۱۲۲
پاییز ۱۳۹۹، ص ۹۱-۷۳

کاوشی در حلّ نسبتِ تعارض‌نمایی قاعده «لاحرج» با اعمال حرجی اسلام؛ پاسخ‌ها و تحلیل‌ها *

دکتر سید جعفر علوی گنابادی [۱]
استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی
Email: alavi.s.j@gmail.com
علی‌اکبر حبیبی‌مهر
دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی
Email: aliakbarhabibyimehr@gmail.com

چکیده

قاعده نفی حرج یکی از کارآمدترین و مهمترین قواعد فقهی به لحاظ کاربرد در ابواب گوناگون فقه است. عمومیت این قاعده با احکام مشقت‌زا و حرجی که در دین وجود دارد؛ ناسازگار می‌نماید. از این‌رو نوشتار حاضر در پی پاسخ به این سؤال برآمد که چگونه می‌توان هم ادله احکام مشقت‌آمیز را پذیرفت و هم ملتزم به نفی احکام حرجی در دین شد؟ نتایج این نوشتار که به شیوه توصیفی-تحلیلی و روش کتابخانه‌ای تهیه شده است؛ نشان می‌دهد از مجموع پاسخ‌های مطرح شده به این شبهه، چهار رویکرد قابل ارائه است: نپذیرفتن وجود احکام حرجی در دین (اشکال صغروی)، نپذیرفتن شمول بدون تخصیص قاعده (اشکال کبروی)، تصرف در معنای «حرج» و نپرداختن به اصل شبهه. در میان همه پاسخ‌ها، نظریه «تخصیص قاعده نفی حرج»، پاسخی مناسب و بدون اشکال است. سایر جواب‌ها یا اساساً مخدوش است و یا نیازمند قرائن و شواهد مکمّل و از این رو نمی‌توان آن‌ها را به عنوان پاسخی مستقل، پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: حرج، نفی حرج، قاعده لاحرج، تعارض با احکام حرجی.

---

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول:۱۳۹۷/۱۰/۲۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۰۸.
۱ . نویسنده مسئول

A Research to Resolve the Apparent Conflict between the La Haraj Rule and the Harsh Acts of Islam; Answers and analyzes

Sayyed Jafar Alavi Gonabadi, Ph.D. Assistant Professor, Razavi University of Islamic Sciences (Corresponding Author)

Ali Akbar Habibi Mehr. Ph.D. Student of Quran and Hadith Sciences, Razavi University of Islamic Sciences

Abstract

The rule of negation of hardship is one of the most efficient and important jurisprudential rules in terms of application in various fields of jurisprudence. The generality of this rule seems to be incompatible with the troublesome and harsh rulings that exist in religion. Therefore, the present article seeks to answer the question of how one can both accept the proofs of the harsh rulings and commit oneself to rejecting the harsh rulings in religion. The results of this article which has been prepared through a descriptive-analytical and library method show that out of the total number of answers to this doubt, four approaches can be presented: rejecting the existence of harsh rulings in the religion (minor premise problem), not accepting the generality of the rule without restriction (major premise problem), modifying the meaning of Haraj (constriction) and not addressing the doubt itself. Among all answers, the doctrine of “restriction of the negation of constriction rule” is a suitable and perfect answer. Other answers are either essentially defective or require complementary evidence and therefore cannot be accepted as an independent answer.

Keywords: Hardship, Negation of Haraj, La Haraj Rule, Conflict with Harsh Rules

مقدمه

بدون تردید یکی از کارآمدترین و مهمترین قواعد فقهی به لحاظ کابرد فراوان آن در ابواب مختلف فقه، قاعده نفی حرج است. شاید بدین جهت اصل این قاعده، امری مسلم تلقی شده و کمتر کسی به اثبات آن پرداخته است.

با وجود این، یک شبهه مهم و اساسی در مورد این قاعده- و با اندکی تغییر نسبت به قاعده لاضرر- مطرح است که برخی را تا وادی تردید نسبت به صحت اصل قاعده پیش برده است (حر عاملی، الفصول المهمة، ۱/ ٦٢٦).

در این نوشتار برآنیم با بیان این شبهه و گردآوری پاسخ‌های ارائه شده، هر یک را بررسی نموده، در پایان صحیح‌ترین پاسخ را برگزینیم.

قبل از تبیین شبهه، یادکرد این نکته سزامند است که به عنوان پیشینه مسئله پیش‌روی، می‌توان به کتاب‌های فقهی که هر یک به برخی از پاسخ‌ها پرداخته‌اند[1] و نیز بعضی مقالات مانند مقاله «قاعده نفی عسر و حرج» که گذرا (در حد دو صفحه) پاسخی اجمالی داده (موسوی، ۳۹ و ٤٠) و مقاله «رفع حرج در شریعت اسلام» که تنها به واکاوی یک پاسخ به این اشکال پرداخته است، اشاره کرد (صانعی، ۲۹۳-۲۸۹).

مسلماً پیش از بیان شبهه، توضیح مختصری درباره مفاد این قاعده لازم است. لذا به عنوان مقدمه و به‌طور گذرا بدان اشاره می‌شود:

مفاد قاعده نفی حرج

بر اساس قاعده نفی حرج، هر حکمی در شریعت که امتثال آن موجب سختی و مشقت فراوان برای مکلف شود، برداشته شده است (بجنوردی، ۱/۲۵۰). منظور از «فعل حرجی» آن عمل مشقّت‌زایی است که اولاً از حد توان مکلف، خارج نباشد؛ ثانیاً موجب اختلال نظام نشود؛ و ثالثاً موجب وارد آمدن ضرر بدنی و مالی نشود (مکارم شیرازی، ۱/ ١٦٠).

بدین ترتیب عمومیتِ ادله احکام که مورد حرج را هم شامل می‌شود؛ تنها به مواردی محدود می‌شود، که به حرج نینجامد.

بیان شبهه

عمومیتی که در این قاعده وجود دارد، بیانگر رفع تمامی احکام حرجی است، ولی به یقین در شریعت، احکام مشقت‌زا و حرجی مانند وجوب روزه در روزهای گرم، حج، جهاد و... وجود دارد.

---

۱. در ادامه به این منابع اشاره شده است.

بدین‌سان چگونه می‌توان هم این ادله را پذیرفت و هم ملتزم به نفی تمام احکام حرجی در دین شد؟ به دیگر سخن، چگونه می‌توان بین این ادله و ادله نفی حرج جمع کرد؟ (نراقی، ۱۸۷) در حـالی کـه از دیگـر سوی دانسته‌ایم که به خاطر طرح برخی اشکالات نسبت به تخصیص، به راحتی نمی‌توان ملتزم به این نـوع از جمع شد.[۱]

در این مجال برای سهولت در فهم و نقد پاسخ‌ها، می‌توان این شبهه را در قالب یک قیاس منطقی چنین بیان نمود:

صغری: انجام این افعال (مانند جهاد، حج و...) موجب حرج است. (به دلیل عرف و وجدان)

کبری: هر چه موجب حرج باشد، حکم الزامی شرعی ندارد. (مفاد قاعده نفی حرج)

نتیجه: بنابراین، انجام این افعال، حکم الزامی شرعی ندارد.

با این حال می‌بینیم در لسان عموم فقیهان حتی کسانی که حجّیت قاعدهٔ نفی حرج را پذیرفته‌انـد، ایـن افعال دارای حکم الزامی است (شهید ثانی، ۳/ ۷؛ مکارم‌شـیرازی، ۱/ ۱۸۸-۱۸۷). ایـن تناقضـی کـه بـین نتیجه قیاس و نظر عالمان است؛ چگونه باید حل شـود؟ بطـلان مزبـور، ناشـی از چیسـت؟! آیـا صـغری مخدوش است یا کبری؟ یا شکل قیاس، مقبول نیست؟ اما از آنجا که شکل قیاس درست است؛ بنابراین یا صغری باید نادرست باشد یا کبری.

دیدگاه‌های گونه‌گون در پاسخ به شبهه یاد شده

مجموع پاسخها به این شبهه را می‌توان در ضمن چهار رویکرد بیان کرد:

الف) پاسخ از طریق اشکال صغروی.

ب) پاسخ از طریق اشکال کبروی.

ج) پاسخ از طریق عدم تکرار حد وسط.

د. پذیرش اشکال و توقّف در مسئله و یا تمام ندانستن ادله قاعده.

این نوشتار نیز به ترتیب مذکور، هر پاسخی را در ضمن عنوان مرتبط، مطرح نموده و به نقـد و بررسـی آن می‌پردازد:

رویکرد اول: پاسخ از طریق اشکال صغروی

رویکرد اول از سوی اندیشمندانی است که به صغرای قیاس اشکال نموده‌اند. پاسخ‌های آنها بـه همـراه نقد کلامشان آورده می‌شود:

۱. این اشکالات در همین نوشتار به تفصیل بیان شده است.

پاسخ اول همراه با نقد

برخی بر این باورند که ملاک حرجی نبودن یک عمل آن است که غالب مردم، آن عمل را بدون پاداش یا به خاطر پاداش اندکی انجام دهند (طباطبایی، مهدی، ۱۱۹-۱۱۸) از سوی دیگر واجباتی که حرجی شمرده شده‌اند جزء کارهایی است که غالباً مردم آن را بدون اجر و مزد انجام می‌دهند؛ مانند جنگ‌هایی که به خاطر تعصب صورت می‌پذیرد. در برخی موارد هم در برابر پاداش ناچیز، حاضر به انجام عملی می‌شوند. البته مواردی نیز وجود دارد که مردم به دلیل سختی و مشقت فراوان، آن را مرتکب نمی‌شوند، مانند ریاضت نفس و پرهیز از تمام مباحات و... لیک این موارد در شرع مقدس واجب شمرده نشده است. به عبارت دیگر، آنچه واجب است؛ حرجی نیست و آنچه حرجی است؛ واجب به شمار نمی‌آید. بنابراین صغرای قیاس (یعنی واجباتی از قبیل جهاد و... حرجی است)، مورد قبول نیست؛ زیرا ملاک حرجی بودن را ندارد (همو)

بر این پاسخ، نقدهایی مطرح است که پیش از پرداختن به آنها، نخست جواب را در یک شکل منطقی (قیاس) مطرح می‌کنیم:

صغری: امثال واجباتی را که حرجی می‌دانید، مردم بدون عوض یا به خاطر عوض اندکی انجام می‌دهند.

کبری: هر عملی را که مردم بدون عوض یا عوض اندکی انجام می‌دهند، حرجی نیست.

نتیجه: بنابراین، امثال این واجبات، حرجی نیست.

اگر اعمالی مشابه نمونه‌های مورد بحث، در نظر عرف حرجی نباشد، خود آن موارد هم عرفاً حرجی نخواهد بود؛ چه اینکه در صعوبت و سختی متحدند.

در مجموع می‌توان هفت اشکال برای پاسخ اول مطرح کرد:

اول. صغرای قیاس قابل پذیرش نیست؛ زیرا مردم واجباتی مانند جهاد، حج و... را بدون عوض یا به خاطر عوض اندک، انجام نمی‌دهند، بلکه انگیزه آنها ترتب ثواب و عقاب بر آنهاست و اگر ثواب و عقابی بر فعل یا ترک آنها مترتب نبود، به راحتی واجبات یاد شده را ترک می‌کردند (نراقی، ۱۸۹).

یادکرد این نکته لازم است که صاحب فوائد، ادعا نکرده است که مردم خود این واجبات (جهاد و...) را بدون پاداش یا با پاداش اندک انجام می‌دهند، تا مستقیماً این ادعا را رد کنیم، بلکه اعمالی مشابه این واجبات را چنین می‌داند. بنابراین مناسب‌تر این است که در جواب صاحب فوائد گفته شود: بر فرض، مثال‌های شما (جنگیدن به جهت تعصب) بدون اجر و مزد یا با اجر اندک باشد، ولی مردم معمولاً واجبات مورد بحث را بدون هیچ نفعی یا به جهت مسأله‌ای ناچیز مرتکب نمی‌شوند. (همو)

دوم. کبرای قیاس نیز باطل است؛ زیرا انجام عملی بدون عوض یا با عوضی اندک توسط مردم، نمی‌تواند ملاک مناسبی برای حرجی نبودن یک عمل باشد. در بسیاری از موارد به خاطر اهداف و مقاصدی که هست، چه بسا کارهایی بسیار مشکل را انجام دهند، گرچه به ظاهر عوضی را هم دریافت نکنند. به عنوان مثال در جنگیدن به خاطر تعصب، با اینکه عوض و پاداش مورد نظر در کار نیست، ولی مشقت و سختی عمل واضح است. این عمل واقعاً دارای مشقت و حرج است؛ چه اجر و مزدی داشته باشد و چه نداشته باشد.

سوم. همین افرادی که گفته می‌شود امثال این اعمال را انجام می‌دهند، خود این اعمال را حرجی و دارای مشقت و رنج می‌دانند. (ملاک حرجی بودن نیز صدق عرفی است). (همو)

چهارم. می‌توان به دلالت اولویت حرجی بودن این مثال‌ها را ثابت کرد، زیرا در کلمات فقها و حتی روایات، مواردی وجود دارد که افعالی حرجی معرفی شده و انجام آن بدین جهت، منتفی اعلام شده است؛ که بسیار سهل‌تر از این مثال‌هاست. پس به طریق اولی، این مثال‌ها که دارای مشقت بیشتری است، حرجی محسوب شده، حکم الزامی در آنها منتفی است (همو)

پنجم. با محدود کردن قلمرو این قاعده به امثال ریاضت نفس و پرهیز از تمام مباحات و...، مخالفتی آشکار با استدلال‌های مکرر ائمه (به این قاعده برای نفی بسیاری از احکام دیگر شده است. به عبارت دیگر، سید بحرالعلوم با جوابی این‌گونه به شبهه مورد بحث، خود را درگیر اشکال سخت‌تری می‌کند و آن اینکه به چه دلیل در برخی از مواردی که به بیان ایشان حرجی نیست، ائمه برای نفی حکم به این قاعده تمسک کرده‌اند؟ (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۸۹).

تفاوت این اشکال با اشکال چهارم در این است که در اشکال چهارم گفته می‌شود: حکم مواردی بسیار ساده‌تر از امثال حج و... به وسیله دلیل روایی (به خاطر حرج) برداشته شده است؛ پس حج و... هم باید حرجی باشد. ولی در توضیح اشکال پنجم می‌توان گفت: بر فرض موارد مطرح شده در روایات ساده‌تر هم نباشد، بالاخره با ملاکی که صاحب فوائد برای حرجی بودنِ یک فعل ذکر کرد؛ سازگار نیست.

ششم. پاسخ مزبور با فهم و استناد فقیهان ناسازگار است؛ زیرا آنان مصادیق حرجی را بسیار وسیع‌تر از نظر ایشان می‌دانند.

راجع به اشکال ششم باید توجه داشت چنان چه مراد مستشکل از مخالفت برداشت سید بحر العلوم با فهم فقیهان، همان مخالفت با فهم عرف است و استناد فقیهان را به عنوان یک اماره در نظر گرفته است، اشکال واردی است؛ در غیر این صورت این اشکال، دلیل کامل و مستقلی بر رد سید نیست؛ بلکه فقط وجه ضعفی برای آن محسوب می‌شود، زیرا مخالفت با فقها، نمی‌تواند دلیل بطلان نظریه‌ای باشد؛ مگر

این که اجماع یا شهرت باشد و آن شهرت را هم حجت بدانیم.

هفتم. بر اشکال‌های شش‌گانه قبل می‌توان اشکال هفتمی را هم افزود مبنی بر اینکه بر خلاف نظر صاحب فوائد، بعضی از آیات، ظهور در وجود تکالیف حرجی دارند؛ مانند آیه «لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى... الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ...». (توبه: ۱۱۷) که شیخ طوسی در تفسیر آن گوید: «و «العسرة» صعوبة الامر و کان ذلک فی غزوة تبوک لأنه لحقهم فی‌ها مشقة شدیدة من قلة الماء ...». ««العسرة»، سختی امر است. این مسأله در جنگ تبوک پیش آمد؛ چه اینکه سختی شدیدی از جهت کمبود آب به مسلمانان رسید. ...». (التبیان فی تفسیر القرآن، ٥/ ٣١٤) و طبعاً با وجود این سختی‌ها، تکلیف جهاد هم بوده است.

بنابراین می‌توان گفت جواب اول در مجموع به خاطر دارا بودن هفت اشکال، جواب مناسبی نیست.

پاسخ دوم همراه با نقد

در این جواب نیز صغرای شبهۀ مورد بحث، پذیرفته نمی‌شود. با این توضیح که حرجی بودن هر فعلی به عوامل خارجی وابسته است. چه بسا عملی به خاطر عارضه خارجی (که به ذات آن مربوط نیست) حرجی شود و با در نظر نگرفتن آن عارضه، غیرحرجی محسوب شود. از مسائلِ مؤثر در سهولت یک عمل، پاداش و جزای فراوان است؛ یعنی اگر در مقابل انجام کاری به ظاهر سخت، اجر و مزد فراوانی قرار دهند، آن عمل از سختی خارج و تبدیل به عملی سهل می‌گردد.

با ذکر این مقدمه و توجه به این نکته که خداوند متعال ممکن است به خاطر یک تکلیف، پاداشی ده برابر (انعام: ١٦٠) یا بیشتر و حتی بی‌حساب (زمر: ۱۰) عنایت فرماید، می‌توان گفت: هر تکلیفی که از سوی خداوند صادر می‌گردد؛ اجر وافر دارد و هر چه اجر فراوان داشته باشد، حرجی نیست. بنابراین همه تکالیف الهی، غیر حرجی هستند؛ گرچه جهاد و حج و... باشد؛ زیرا با پاداش فراوانی معاوضه می‌شوند. بنابراین پاسخ، صغرای شبهۀ اصلی مخدوش می‌شود.[۱] (نراقی، ۱۹۰) در ضمن براساس این نظریه، اگر دلیلی بر رفع یک تکلیف به خاطر مشقت اقامه شد، می‌توان فهمید که آن عمل ثواب و پاداش درخور توجهی نداشته است.

محقق اصفهانی نیز مشابه همین پاسخ را با عبارت دیگری بیان کرده است: مراد از حرج در این قاعده، حرج نوعی است؛ یعنی اگر تکلیفی برای اغلب مردم حرجی بود، آن تکلیف برداشته می‌شود و جهاد (که به عنوان بارزترین نمونه تکالیف حرجی مطرح است)، برای اکثر مردم حرجی نیست، چون به وسیله آن، ننگ و عاری را از خود و خطر جانی و عرضی را از اهل و اقوام خود بر طرف می‌کنند و علاوه بر آن، اجر و

۱. این پاسخ با کمی اختلاف از صاحب فصول نیز نقل شده است که در جواب چهارم ذکر شده است.

پاداش زیادی هم نصیبشان می‌گردد. بـه همـین جهـت بیشـتر مـردم، جهـاد را سـهل و آسـان می‌شـمارند (اصفهانی، ٣٣٤).

گفتنی است در پاسخ دوم، پاداش فراوان به طور کلی و نسبت به هر فعلی، رافـع فعـلِ حرجـی دانسـته شده است. در مقابل این نظریه، بعضی، اجر و مزد را فقط داعی و انگیزه فعل می‌دانند و مانعیت آن را بـرای صدق عسر و حرج، به طور عموم، نفی می‌نمایند (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹۲). در این بین، هستند کسانی کـه راه میانه را برگزیده و به باور تفصیل رفتند به این بیان که، گرچه در همه موارد، جزای وافـر نمی‌توانـد عنـوان حرجی بودن را از یک فعل بردارد، ولی در برخی موارد این امکان وجود دارد و عرفاً نیز بـه خـاطر پـاداش، حرج صادق نیست. بنابراین با توجه به سهولت و صعوبت فعل، گاهی جزای وافر، رافع عنوان حرجی است و گاهی خیر. (حسینی مراغی، ۱/ ۳۰۱) هرآینه ناگفته نماند، با اینکه صاحب عناوین این تفصـیل را مطـرح می‌کند، ولی به نظر وی، تمام تکالیف شرعی از نوع اول است، یعنی صعوبتِ هـیچ تکلیفـی بـه آن انـدازه نیست که پاداش فراوان، نتواند عنوان عسر و حرج را از آن بردارد (همو، ۱/ ۱۹۲).

افزون بر نکته پیشین، در نقد این پاسخ باید گفت: اولاً، ملاکی که برای حرجی بودن ذکر شد، پذیرفتـه نیست. اجر فراوان نمی‌تواند حرجی بودن عملی را بر دارد، زیرا این مسأله عرفی است و جهاد که در واقـع، در معرض خطر قرار دادن عزیزترین سرمایه است یـا قطـع عضـو و... درعـرف، امـری حرجـی محسـوب می‌شود (نراقی، ۱۹۰)[1]

ثانیاً، در این صورت بین این قاعده و دلایل احکام هیچ تعارضی نخواهد بود؛ زیرا مفـاد قاعـده چنـین می‌شود: هر جا که پاداش نباشد، تکلیفی هم جعل نشده است و به مواردی که تکلیف جعـل شـده اسـت؛ کـاری نـدارد. بـا اینکـه مـی‌بینیم فقیهـان در تعـارض ایـن دو، بحث‌هـای گونـه‌گونی مطـرح کرده‌انـد (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹۲).

ثالثاً، تمسک به این قاعده هیچ دستاوردی نخواهد داشت و نمی‌تـوان از آن اسـتفاده‌ای کـرد؛ زیـرا هـر تکلیفی گرچه با مشقت فراوان، یقیناً باید اجر زیادی داشته باشد که با وجود آن هـم حـرج صـادق نیسـت. بنابراین موضوعی برای تمسک به این قاعده باقی نمی‌ماند. در موردی هم که تکلیف ثابت نیست ـ هر چند مشکوک باشد ـ به خودی خود برای اثبات عدم تکلیف، نیازی به قاعده نفـی حـرج نخواهـد بـود (نراقـی، ۱۹۰).

---

۱. برخی ضمن طرح همین اشکال، به عنوان شاهد بر آن گویند: نسبت به ثبوت تکالیف حرجی، بعضـی آیـات ظهـور و پـاره‌ای از روایـات صراحت دارند و چون از خارج می‌دانیم که بر این تکالیف، اجر شایسته مترتب بوده است؛ پس اجر فراوان نمی‌تواند رافع عنوان حرجی باشد (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹۲).

پاسخ سوم همراه با نقد

این پاسخ نیز از جواب‌های رویکرد اول است؛ یعنی به صغرای شبهه نظر دارد که چکیده آن ارائه می‌شود:

دو نکته در صدق عنوان عسر و حرج، مؤثر و قابل دقت است: نخست آنکه غالباً آنچه باعث انطباق عنوان عسر و حرج بر فعلی می‌شود، به استمرار، تکرار خود فعل، کثرت وقوع، همگانی بودن و ندرت خلاصی از آن ارتباط می‌یابد؛ یعنی در بیشتر موارد استمرار یک عمل یا تکرار آن یا... ـ گرچه آن عمل به خودی خود آسان باشدـ موجب صدق حرج بر آن می‌شود، نه اینکه خود فعل، مشقت ذاتی داشته باشد. نکته دوم اینکه در برخی از موارد که عملی به خاطر استمرار، تکرار و... یا مشقت ذاتی فعل (که البته کمتر پیش می‌آید) حرجی محسوب می‌شود، به وسیله مبادله با اجر و مزد فراوان، می‌توان این عنوان را برداشت. (گرچه در مواردی هم این امکان وجود ندارد).

با توجه به این دو نکته و با تأملی در تمامی تکالیف الهی، نهایتاً می‌توان چند حالت را برای احکام شرعی تصور کرد:

الف) به خودی خود سهل هستند و از طرف شارع استمرار، تکرار یا هر مسأله‌ای که موجب حرجی شدن آن شود، ضمیمه نشده است. غالب احکام الهی این‌گونه هستند. در این فرض، حرجی نبودن احکام مشخص است.

ب) خود عمل سهل است؛ ولی دارای استمرار، تکرار و... است که باعث حرجی شدن آن می‌گردد.

ج) نفس فعل دارای مشقت ذاتی است و بدون استمرار، تکرار و... نیز عنوان حرج بر آن صادق است.

بر فرض که وجود دو مورد پیشین را در احکام شرعی بپذیریم، این احکام از مواردی هستند که نعمت‌های فراون و ابدی الهی، عنوان عسر و حرج را از آنها برمی‌دارد؛ بنابراین، صغرای قیاس مستشکل که بعضی احکام شرعی را حرجی می‌دانست، صحیح نیست (همو، ۱/ ۲۹۹-۲۹۸ و ۳۰۱) و برای کامل نمودن پاسخ باید گفت: با توجه به نکته دومی که در ابتدای جواب یاد شد، دو اشکال دیگری که بر پاسخ دوم، وارد بود، نسبت به این جواب قابل طرح نیست؛ زیرا از یک طرف همان‌طور که بیان شد، اعمالی وجود دارد که هر چه اجر و مزد در مقابل آنها قرار داده شود، باز هم عنوان حرج بر آن صاد ق است. از طرف دیگر، در شریعت عموماتی داریم که مُثبِت این نوع از تکالیف است؛ بنابراین اگر این قاعده نمی‌بود، دلیلی بر رفع آن تکالیف حرجی نداشتیم و با وجود این قاعده، اولاً بین ادله قاعده و عمومات، تعارض پیش می‌آید. و ثانیاً این قاعده در جهت رفع آن تکالیف، مفید و قابل تمسک است؛ برای نمونه براساسِ عموماتِ اجتناب از نجس، در شبهه غیر محصوره نیز، اجتناب لازم است، ولی چون عرفاً حرجی است، به وسیله

این قاعده، تکلیف الزامی رفع می‌شود (همو، ۱/ ۳۰۱).

اما باید یادآور شویم راجع به این مطلب که از عموم بعضی ادله، تکلیف حرجی استفاده می‌شود و به وسیله قاعده نفی حرج، آن تکالیف رفع می‌شود، سخنی نیست. کلام در ادعایی است که از طرف صاحب عناوین مطرح شد مبنی بر اینکه هیچ یک از تکالیف ثابت شده در شرع مقدس، با در نظر گرفتن پاداش و مزد فراوان، در نظر عرف حرجی محسوب نمی‌شود. این ادّعا مورد قبول نیست با ذکر یک مثال و ارجاع مطلب به وجدان، مسأله روشن می‌شود: اگر بقاء دین بستگی به این داشته باشد که فردی ابتدا تک‌تک عزیزانش را از دست بدهد و سپس اعضای بدن خود را، یک به یک فدا نماید، آیا کسی در ثبوت این تکلیف و حرجی بودن آن تردید می‌کند؟ حتی اگر اجر بسیاری هم بر آن مترتب باشد باز هم تردیدی در ثبوت آن تکلیف و در عین حال، حرجی بودن آن وجود ندارد.[1]

ضمن اینکه اگر علم به معاوضه با نعیم ازلی باعث سهولت عملی شود، ارتکاب آن از طرف هر شخصی گر چه مثل ائمة اطهار نباید فضیلتی را برای آنان ثابت کند و نباید فداکاری حضرت سید الشهدا (، آن همه مورد تحسین قرار گیرد. پس با توجه به اینکه این فضائل و تحسین‌ها مناسب با سختی و مشقت فراوان عمل است؛ باید گفت: سختی عمل محفوظ بوده و تقرب و پاداش، فقط انگیزه عمل است (آشتیانی، ٤ و ٥۲).

بنابراین پاسخ صاحب عناوین پذیرفته نیست و شبهه اساسی بحث، بر جای خود باقی است.

پاسخ چهارم همراه با نقد

چهارمین پاسخی که از طریق اشکال صغروی مطرح شده است، ناظر به مصالح تکلیف است. بر این اساس، صدق عسر و حرج با توجه به مصلحت‌هایی که بر یک فعل مرتب است، مختلف می‌شود. ممکن است عملی طاقت‌فرسا به خاطر مصالح فراوانِ مرتّب بر آن، سهل باشد و یا فعلی آسان به جهت کمی چنین مصلحت‌هایی، سخت به شمار آید. بنابراین با توجه به مصالح عظیمی که در بسیاری از افعال هست، نمی‌توان آنها را حرجی دانست. پس قاعده نفی حرج، بدون تخصیص باقی می‌ماند (اصفهانی، ۳۳٤).

در نقد این سخن باید اظهار داشت که اگر چه تفاوت این پاسخ با پاسخ شماره دو، مشخص است ـ چه اینکه مصلحت با ثواب و پاداش فرق دارد ـ ولی همان سه اشکالی که در آنجا مطرح شد، بر این جواب

---

۱. معلوم است که این‌گونه تکالیف حرجی، خلاف لطف و امتنان الهی نیز نیست؛ زیرا اگر مصلحت در وجود یک تکلیف حرجی باشد، مسلماً رفع آن خلافِ امتنان است نه جعل آن (از طریق قاعده لطف هم مسأله حل نمی‌شود) همین مطلب را صاحب مفاتیح الاصول تشبیه می‌کند به اینکه پزشکی برای نجات جان بیمار خود، به او دستور دهد سختی‌های فراوانی را تحمل کند. همان‌طور که این مطلب محظوری ندارد؛ تکلیف حرجی نیز در شرع مقدس، مشکلِ عقلی ایجاد نمی‌کند (نک: طباطبایی، محمد، ۵۳۲).

هم وارد است. بنابراین، جواب چهارم نیز برای برطرف کردن اشکال، دستاویز مناسبی نیست.

رویکرد دوم: پاسخ از طریق اشکال کبروی

در آغاز این نوشتار بعد از بیان شبهه اصلی، به این مسأله اشاره شد که مجموع پاسخ‌ها به این شبهه را می‌توان با چهار عنوان مطرح کرد. عنوان اول که همان خدشه نسبت به صغرای مستشکل بود؛ مطرح شد و اکنون به دومین عنوان، یعنی مردود شمردن کبرای قیاس (هر تکلیفی که امثال آن موجب حرج شود؛ حکم الزامی ندارد) می‌پردازیم.

پاسخ اول همراه با نقد

برخی در مقام پاسخ به این شبهه گویند: تعارض بین عام و خاص در کتاب و سنت بسیار است؛ همان‌طور که در آن موارد با تخصیص عام به وسیله خاص، بین آنها جمع می‌کنیم، در این بحث نیز قاعده نفی حرج، عام و ادله‌ای که احکام حرجی را ثابت می‌کنند، خاص هستند و به دلالت جمع عرفی، قاعده نفی حرج تخصیص می‌خورد و نیازی به هیچ یک از این تأویل‌ها و توجیه‌ها نیست؛ البته توجه به سه نکته لازم است:

الف) بعضی کثرت تخصیص را امری قبیح، تلقی می‌کنند و چون احکام حرجی بسیار است، تخصیص را نمی‌پذیرند؛ ولی در جواب باید گفت که تخصیص در اینجا ممکن است کثیر باشد، ولی قبیح نیست و در ادله احکام، کثرت تخصیص رایج است؛ مانند: «و أُحِلَّ لَکمْ ما وَراءَ ذلِکم...» (نساء: ٢٤) با اینکه محرمات بسیاری پیش روی آنها بود.[1]

ب) برخی تخصیص را در این بحث، اکثر می‌دانند و به خاطر قبح تخصیص اکثر، از پذیرش جواب خودداری می‌کنند. در این مورد نیز می‌توان گفت: قبح تخصیص اکثر را قبول داریم، اما اگر توجه به یک مطلب باشد، مشخص می‌شود که در اینجا به هیچ وجه تخصیص اکثر پیش نمی‌آید؛ زیرا موارد حرجی‌ای که تکلیف می‌توانست به آنها تعلق بگیرد بسیار زیاد و حتی نامتناهی است. ابتدا تمام آنها نفی می‌شود و در مقابل، آنچه استثنا می‌شود ـ گر چه خود زیاد باشد ـ هیچ‌گاه بیشتر از تکالیف مرفوعه نیست؛ پس تخصیص اکثر لازم نمی‌آید.[2]

ج) استدلال ائمه (و احتجاج فقیهان بر نفی تکلیف به نفی عسر و حرج نیز از باب تمسک به عموم عام در موردی است که دلیلی بر تخصیص آن نداریم و این مطلب از احکام اولیه هر عامی است. (نراقی،

---

١. در مورد استشهاد به این آیه، اشکال شده است که در آنجا از باب حصر اضافی است. (نک: مکارم شیرازی، ١/ ١٩٣)

٢. البته ناگفته نماند که تخصیص اکثر به عقیده برخی، به خودی خود هیچ قبحی ندارد (داماد، ٢/ ٥٤٠). از دلایل جواز آن می‌توان به وقوع این تخصیص در قرآن مجید اشاره کرد؛ چه اینکه در یک آیه می‌فرماید: «إنَّ عِبادی لَیسَ لَک عَلَیهِمْ سُلْطانٌ إلاَّ مَنِ اتَّبَعَک مِنَ الْغاوِین» (حجر: ٤٢) ودر آیاتی دیگر از ابلیس حکایت می‌شود که «... لَأُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاَّ عِبادَک مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» (حجر: ٤٠-٣٩)

(۱۹۲-۱۹۳)

ده اشکال درباره این جواب مطرح شده است که به نظر می‌رسد، تمام آنها قابل نقد است. برخی از این نقدها از سوی عالمان دینی مطرح شده است که با ارجاع مربوط، نقل می‌شود و بعضی نیز نقدهایی از جانب نویسنده است:

۱. پذیرش قول به تخصیص در واقع قبول وجود تکالیف حرجی در دین است؛ در حالیکه رنج و زحمت فوق العاده، خود سبب و انگیزه‌ای بر ترک عمل و مخالفت با آن است و تکلیف کردن به گونه‌ای که عامل و انگیزه مخالفت همراه آن باشد، بر فرد حکیم محال است. بنابراین نمی‌توانیم در شرع مقدس، شاهد تکالیف حرجی باشیم (حسینی‌مراغی، ۱/ ۲۸۹).

نقد اشکال اول: این اشکال مبتنی بر قاعده لطف است که در نظر مشهور متأخران صحیح نیست.[۱]

۲. اگر در عبارت فقها دقت کنیم، می‌یابیم که هر جا به قاعده نفی حرج تمسک کرده‌اند، هیچ اشاره‌ای به تخصیص آن ننموده‌اند، با این که معمولاً هر جا عمومی تخصیص خورده باشد و بخواهند به آن تمسک نمایند، با عباراتی مانند «الا ما خرج بالدلیل» و... به آن اشاره می‌کنند. بنابراین، قول به تخصیص، صحیح نیست. تنها برخی متأخران که در حل شبهه مورد بحث عاجز مانده‌اند، مطالبی را در این جهت بیان کرده‌اند (حسینی‌مراغی، ۱/ ۲۸۹-۲۸۶).

نقد اشکال دوم: این مطلب، همان‌طور که مشخص است؛ در نهایت می‌تواند مؤید باشد نه دلیل. به علاوه، پذیرش آن نیز خالی از تأمّل نیست؛ زیرا می‌توان عمومات مخصَّصه‌ای را یافت که هنگام استناد به آن عمومات، به تخصیص آنها اشاره‌ای نشده است (نک: شهید ثانی، ۸/ ۲۶).

۳. در مورد معنای احادیثی مانند: «إِنَّ دِینَ مُحَمَّدٍ حَنِیف» (کلینی، ۳/ ۳۹۵؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۳/ ۲۷۵) و «بُعِثْتُ بِالْحَنِیفِیةِ السَّمْحَةِ» (طوسی، الأمالی، ۵۲۸؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۳/ ۲۷۵)[۲] و حتی آیه شریفه «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج: ۷۸) دو احتمال وجود دارد:

الف: دین، نامی برای تک‌تک تکالیف باشد؛ بنابراین، همه تکالیف باید سهل و آسان باشند و هیچ تکلیف حرجی‌ای نداشته باشیم.

ب: مجموع تکالیف، دین نام دارد. در این صورت نیز باید گفت: هیچ تکلیف حرجی‌ای در دین وجود ندارد؛ زیرا با وجود یک تکلیف حرجی، نمی‌توان این مجموع را مجموعه‌ای سهل و آسان به حساب آورد. (اضافه کردن تکالیف آسان به چند تکلیف سخت، باعث سهولتِ مجموع نمی‌شود، بلکه مجموع را

---

۱. توضیح بیشتری در این باره، در پاسخ سوم از رویکرد اول گذشت.

۲. روایات گوناگونی در این باره از معصومان رسیده است (ر.ک: حمیری، ۸٤؛ کلینی، ۳/ ٦٨؛ ٤/ ١١٨؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱/ ۳٦۳؛ ابن‌ابی‌جمهور، ۱/ ٦٩).

مشکل‌تر می‌کند)؛ بنابراین نتیجه سهل شمردن دین، حرجی نبودن هیچ‌یک از تکالیف شرعی است (حسینی مراغی، ۱/ ۱۸۹).

بدین سان از ظاهر آیه شریفه و احادیثی مانند آن چه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که تک تک احکام دینی، سهل و آسان و غیر حرجی هستند و اگر پذیرفتیم که تمام احکام دینی غیر حرجی است، با مواردی مانند جهاد و خمس و ... قابل تخصیص نیستند.

نقد اشکال سوم: ظهور آیه مذکور –همان‌طور که مستشکل می‌گوید– در این است که هیچ یک از دستورات الهی حرجی نیست؛ ولی از این ظهور، توسط ادله دیگر صرف نظر می‌کنیم؛ و معنای تخصیص هم جز این نیست.

در مورد احادیث نیز چنین گفته می‌شود که اگر احتمال دوم را در مورد معنای دین بپذیریم که به مجموعه دستورات الهی، دین گفته می‌شود، در این صورت، سهل و آسان شمردن این مجموعه در نظر عرف، با وجود احکام حرجی اندک نیز سازگار است و همین صدق عرفی کافی است. این مطلب که با افزودن تکالیف آسان به مجموع، آن مجموعه آسان نمی‌شود، صحیح ولی غیر مربوط به بحث است. علاوه بر این که ممکن است بگوییم احادیث در مقام مقایسه با سایر ادیان هستند.

۴. عمومات عسر و حرج به گونه‌ای است که قابل تخصیص نمی‌باشد و به عبارت دیگر، آبی از تخصیص است، به این معنی که از عبارت «ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج الا فیما جعله فی بعض الاحکام»، تناقص فهمیده می‌شود، چرا که قابلیت تخصیص را ندارد (بجنوردی، ۱/ ۲۱۳).

نقد اشکال چهارم: رفع احکام حرجی از باب لطف و امتنان بر امت است. بنابراین اگر حکمی دارای مصلحت قابل توجهی است که با هیچ حکم دیگری تأمین نمی‌شود، به طور طبیعی رفع آن حکم، خلاف لطف و امتنان است و باید جعل شود؛ گر چه این حکم حرجی باشد. به بیان دیگر، ظهور ادله قاعده نفی حرج در عدم تخصیص، به این جهت است که این ادله، پیام‌آور امتنان بر امت‌اند و جعل حکم حرجی، مخالف این نکته است؛ اما اگر تخصیصی مخالف این پیام نبود، بلکه لازمه امتنان بود، بی‌تردید آن اشکال بی‌مورد خواهد بود؛ پس باید گفت قاعده نفی حرج، قابلیت تخصیص‌هایی را ندارد که خلاف لطف و امتنان باشد نه هر تخصیصی (بجنوردی، ۱/ ۲۱۳).

۵. قول به تخصیص، با استدلال ائمه (منافات دارد؛ زیرا تمسک آنها برای رفع تکلیف حرجی به قاعده نفی حرج، ظهور در این دارد که نفی، فقط بخاطر حرجی بودن آن است، نه این که چون «حرجی است و دلیلی بر خلاف آن نداریم»، تکلیف وجود نداشته باشد (حسینی‌مراغی، ۱/ ۲۹۳-۲۹۰).

نقد اشکال پنجم: این نیز ادعاست؛ سبک و روش تمسک به یک عامّ، نیازمند اشاره به عمومیت آن

است و ذکر تخصیص یا عدم تخصیص، لزومی ندارد.

۶. آیه مبارکه (...مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیامٍ أُخَرَ یرِیدُ اللَّهُ بِکـمُ الْیسْـرَ وَ لا یرِیـدُ بِکـمُ الْعُسْر...) (بقره: ۱۸۵) ظاهر، بلکه صریح در این مطلب است که روزه فقط برای مریض و مسافر، حرجـی است نه برای شخص حاضر و سالم. با توجه به این مطلب، آیا حرجی دانستن روزه روزهای گرم و طـولانی برای شخص حاضر، مخالفت با قرآن نیست؟ (حسینی‌مراغی، ۱/ ۲۹۴) در حالی که قائلان به تخصـیص، این مورد را حرجی دانسته، می‌گویند: چون می‌دانیم وجوب این روزه محفوظ است، پس قاعده نفـی حـرج تخصیص خورده است.

نقد اشکال ششم: در مورد این دلیل ممکن است گفته شود؛ آیه در مقام بیان عسر و حرجی بـودن روزه مسافر و مریض است و نسبت به بقیه موارد ساکت است؛ یعنی فقط در مقام اثبات است نه در مجـال نفـی ما عدای.

۷. بر خلاف نظر شما، در اینجا تخصیص اکثر وجود دارد؛ زیرا واجبـات مـالی، جهـاد، حـج، روزه، قصاص، حدود، دیات و... همه تکالیف حرجی بوده، این واجبات، اکثر تکالیف شرعی را تشکیل می‌دهند (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹۳).

نقد اشکال هفتم: همان‌گونه که خود مستشکل در توضیح پاسخ انتخابی خـود می‌فرمایـد، بسـیاری از مواردی که حرجی شمرده شده است یا واقعاً حرجـی نیسـت یـا قاعـده از آنهـا انصـراف دارد. آن احکـام حرجی‌ای که در شریعت ثابت هستند و قاعده نیز شامل آنها می‌شود، بسیار اندک هستند که بـا تخصـیص اکثر، فاصله بسیاری دارد (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹۵-۱۹۴).

۸. نسبت میان دلیل‌های قاعده با دلایل احکام حرجی، عموم و خصوص من وجه اسـت. زیـرا دلیـل قاعده می‌گوید: هر حکمی که حرجی باشد، منتفی است؛ چه این حکم جهاد باشد و چه غیر جهاد. دلیـل جهاد هم می‌گوید: جهاد واجب است؛ چه حرجی باشد و چه غیر حرجی. بدین ترتیب، نسـبت بـین آنهـا عموم و خصوص من وجه است. چه ترجیحی برای تقدیم دلایل احکامی مانند جهاد بـر ادلـه نفـی حـرج وجود دارد؟

نقد اشکال هشتم: نسبتِ بین ادله‌ای که برخی احکام حرجی را ثابت می‌کنند و قاعده نفـی حـرج، در واقع عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا ادله احکام حرجی، مُثبِت احکامی هستند کـه بـا وصـف حرجـی بودن ملازمند. پس نسبت به ادله قاعده خاص بوده و ترجیح خاص بر عام، جمع عرفی بین آن دو است.

۹. ممکن است کسی چنین اشکال کند: همان گونه که بین ادله قاعده نفی حرج با ادله احکام حرجی، تعارض ـ گر چه تعارض بدوی ـ وجود دارد؛ بین ادله این قاعده و عمومات ادله احکام (مانند دلیل «صُـم»

که صِرفاً حکمی حرجی نیست) هم تعارض وجود دارد؛ و نسبت بین آنها نیز عموم و خصوص من وجه است. دلیل این که در این تعارض ـ بر خلاف تعارض پیشین ـ ترجیح با ادله قاعده است، قابل تخصیص نبودنِ ادله قاعده است. زیرا اگر در این موارد هم ادله قاعده تخصیص زده شود، این دلایل لغو خواهند بود. بنابراین در این که نسبت بین ادله قاعده قاعده نفی حرج و سایر ادله، عموم من وجه است، تردیدی وجود ندارد و می‌دانیم جمع عرفی در چنین نسبتی، تخصیص نیست.

نقد اشکال نهم: این نکته را می‌پذیریم که نسبت بین ادله قاعده نفی حرج با عمومات ادله احکام (احکام غیر حرجی) عموم و خصوص من وجه است؛ اما اولاً دلیل ندارد که اگر نسبت در این مورد، عموم من وجه بود، در نسبت با احکام حرجی هم عموم من وجه باشد. ثانیاً به نظر برخی بزرگان (انصاری، ۲/ ۵۳۵)[1] دلیل تقدیم ادله قاعده بر ادله دیگر، «عدم قابلیتِ» تخصیص نیست، بلکه به دلیل نظارت آنها بر عمومات یعنی «حکومت» است (ایروانی، ۱/ ۱۷۷).

۱۰. عمومات نفی حرج در مقام امتنان هستند و این امتنان و لطف با تخصیص‌های بسیاری که ذکر می‌کنید، هم‌خوانی ندارد (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹۵-۱۹٤).

نقد اشکل دهم: این اشکال نیز خالی از تأمل نیست؛ زیرا تخصیص‌هایی که ادّعا می‌شود، در مواردی است که لطف و امتنان، جعل آنها را اقتضا می‌کند و کثرت این تخصیص‌ها به اندازه‌ای نیست که منافاتی با این لطف الهی داشته باشد، همان‌گونه که خود مستشکل نیز به آن اشاره می‌کند.

در جمع‌بندی این بخش گفته می‌شود اشکالات مطرح شده، هیچ یک توان مخدوش نمودن پاسخ اول (تخصیص) را ندارد و به نظر می‌رسد نظریهٔ «تخصیص»، جواب مناسبی است.[2]

پاسخ دوم

برخی در پاسخ به این شبهه گفته‌اند: عمومات ادله قاعده نفی حرج نه مانند عمومات دیگر اِست که با هر مخصِّصی بتوان آن را تخصیص زد و نه مانند دلایل عقلی است که قابل تخصیص نباشد، بلکه باید گفت این عمومات در صورتی که منافات با امتنان نداشته باشد؛ قابل تخصیص هستند؛ یعنی هر جا وجود یک حکم حرجی ضرورت یافت، چون موافق با امتنان است، می‌توان ادله نفی حرج را تخصیص زد؛ چه اینکه آن ادله هم در مقام امتنان هستند و عدم جواز تخصیص در مواردی است که مخالف با امتنان باشد (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۹٦).

---

۱. البته ایشان حکومت را در مورد قاعده لاضرر بیان می‌کند که چون ظاهراً فرقی بین دو قاعده از این جهت نیست؛ نسبت قاعده نفی حرج نیز با سایر عمومات، حکومت است.

۲. ذکر این نکته بی‌مناسبت نیست که صاحب مفاتیح الاصول در همین مسأله تخصیص قاعده، ظاهراً توقف را برگزیده، گوید: «انصاف در این است که مسأله خالی از اشکال نیست.» (طباطبایی، محمد، ۵۳۷)

این بیان در واقع همان نظریه تخصیص است تنها در این جهت متفاوت است که محدوده تخصیص در این بیان مشخص است؛ ولی در بیان نراقی، درباره محدوده آن، کلامی به میان نیامده است و چه بسا نراقی هم با آقای مکارم‌شیرازی هم‌نظر باشد.

رویکرد سوم: پاسخ از طریق عدم تکرار حدّ وسط

یکی از پاسخهای گذشته مبتنی بر تخصیص منفصل بود که در آن مراد استعمالی، غیر از مراد جدّی است. مراد استعمالی، نفی عمومی حرج است و مراد جدی نفی حرجی خاص؛ اما ممکن است گفته شود: آن چه در این قاعده از همان ابتدا نفی می‌شود، حرجی خاص است. به دیگر سخن، مراد استعمالی و مراد جدّی در ادله قاعده، یکی است.

توضیح این که: طبیعتِ برخی تکالیف به گونه‌ای است که برای معمول مردم، مشقت‌زا و حرجی به شمار می‌رود. این حرج که برای مردم عادی ناشی از طبیعت همان تکلیف است، مرفوع نیست؛ لیک به جز این‌گونه تکالیف که به خودی خود مستلزم حرج هستند، بقیه تکالیفِ حرجی برداشته شده‌اند؛ بنابراین قاعده نفی حرج در جهت بیان عدم جعل دو نوع از تکالیف است:

۱. اعمال حرجی‌ای که هیچ جعلی درباره اصل تکلیف هم صورت نگرفته است.

۲. تکالیفی که حرج آنها بیشتر از میزان طبیعی و معمول آن تکلیف است. (و در صورتی که حرج ناشی از آن به میزان طبیعی و معمول مکلّفان باشد، آن تکیف مجعول است).

بر این اساس، صحبت از همان آغاز بر سر نفی تکالیف خاصی است؛ نه اینکه ابتدا همه تکالیف حرجی نفی شود و پس از آن بعضی تکالیف تخصیص زده شوند. این پاسخ از طریق عدم تکرار حد وسط است؛ زیرا واژه «حرج» در صغرای قیاس مستشکل به معنای مشقتی است که از طبیعت یک تکلیف نشأت می‌گیرد و همین واژه در کبری، به معنای رنج و مرارتی است که افزونِ بر مشقت طبیعی آن تکلیف است، با همان توضیح که قبلاً بیان شد. پس وجود احکام حرجی مانند جهاد، حج و... در شریعت به منزله قرینه‌ای است بر اینکه استعمال حرج در معنایی غیر از معنای حقیقی است و از همان ابتدا این کلمه در معنایی مجازی ظهور پیدا کرده است.[۱]

در نقد این پاسخ باید گفت: تمام صحبت در همان قرینه است. آیا وجود احکامی مانند جهاد و حج به گونه‌ای است که مانع از ظهور اولیه ادله قاعده نسبت به استعمال در عموم شود یا اینکه تنها می‌تواند مراد

---

۱. این پاسخ یکی از برداشتهای محتمل در کلام میرزای قمی است. (نک: قمی، ۲/ ۴۸-۴۷) مشابه همین مطلب را بعضی در جواب اشکالی نسبت به قاعده لاضرر مطرح کرده‌اند (ر.ک: سیستانی، ۲۳۲).

جدّی را محدود کند و ظهور اصالة الحقیقة نسبت به کلمه «حرج» هم چنان محفوظ است؟

رویکرد چهارم: نپرداختن به شبهه

گفتیم برخی از عالمان یا به خاطر پذیرش اشکال یا تمام ندانستن ادله قاعده هیچ جوابی درباره شبهه اصلی مورد بحث مطرح نکرده‌اند. برای نمونه، مرحوم حر عاملی در توضیح روایتی که در موضوع نفی حرج است،[1] گوید: نفی حرج، مجمل است؛ نمی‌توان به یقین ملتزم به آن شد به جز در تکالیفی که فراتر از طاقت انسان است؛ زیرا لازمه پذیرش عمومی این قاعده، رفع تمام تکالیف است (الفصول المهمة، ۱/ ۶۲۶)

در نقد این سخن باید گفت: اولاً، عسر و حرج یک معنای عرفی مشخص دارد که تمامی تکالیف را شامل نمی‌شود و بسیار محدودتر است (آشتیانی، ۳۷)؛ ثانیاً، طرح طرد این قاعده از کلیه ابواب فقه، مخالف سیره تمام فقیهان است (نراقی، ۱۸۸) ثالثاً اگر منظور ایشان از رفع تکالیف، به نحو مبالغه‌ای باشد، ممکن است قابل توجیه باشد؛ ولی اگر مبالغه‌ای در کار نباشد قابل قبول نیست؛ زیرا:

الف: هر سختی و کلفتی، حرج نیست.

ب: بعضی از تکالیف شرعی چون موافق طبع هستند؛ هیچ کلفتی ندارند.

ج: با توجه به اینکه بعید نیست این مسأله جزء ضروریات دین محسوب شود،[2] مجمل دانستن آن مخالف با این مسأله ضروری و مخالف تمسک ائمه و سیره فقهاست (مکارم‌شیرازی، ۱/ ۱۸۸-۱۸۷)

بنابراین به خاطر وجود بعضی تکالیف حرجی، نمی‌توان از این قاعده دست برداشت یا حتی آن را مجمل معرفی کرد.

نتیجه‌گیری

قاعده نفی حرج از پرکاربردترین قواعد فقهی است؛ با این وجود، اشکالی اساسی همواره در کنار این قاعده مطرح بوده است و فقیهان را به پاسخهای متعدد واداشته است. این اشکال، وجود احکام حرجی در بین احکام قطعی اسلام است. این اشکال را می‌توان در قالب قیاسی منطقی مطرح و متناظر با قیاس مزبور، پاسخ فقیهان را در ضمنِ چهار رویکرد به همراه نقد آنها بیان کرد. چهار رویکرد فقها در پاسخ‌گویی به این شبهه، عبارتند از: پاسخ از طریق اشکال صغروی، پاسخ از طریق اشکال کبروی، پاسخ از طریق عدم تکرار

---

۱. «...عَنْ عَبْد الْأَعْلَی مَوْلَی آل سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لأبی عَبْد اللَّه عَلَیه السَّلَامُ: عَثَرْتُ، فَانْقَطَعَ ظُفُرِی فَجَعَلْتُ عَلَی إِصْبَعِی مَرَارَةً فَکیفَ أَصْنَعُ بالْوُضُوء؟ فَقَالَ: تَعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ کتَابِ اللَّه، قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: مَا جَعَلَ عَلَیکمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ، امْسَحْ عَلَیه» (طوسی، تهذیب الأحکام، ۱/ ۳۶۳).

۲. مشخص است که این مقاله در مقام اثبات یا نفی اصل قاعده نیست؛ ولی ادعای ضروری بودن ثبوت قاعده در مقابل نظر برخی است که قاطعانه می‌گویند: گرچه قاعده نفی حرج بین فقها، قاعده‌ای مسلم است، ولی به نظر ما دلیلی بر صحت این قاعده وجود ندارد (روحانی، ٤/ ۳٤۰).

حد وسط، نپرداختن به شبهه.

از مجموع پاسخ‌های مطرح شده، نظریه «تخصیص قاعده نفی حرج»، که یکی از پاسخ‌ها با رویکـرد اشکال کبروی است؛ پاسخی مناسب و بدون اشکال به نظر می‌رسد. سـایر جواب‌هـا یـا اساسـاً مخـدوش است و یا نیازمند قرائن و شواهد مکمّل است؛ ولذا نمی‌توان آنها را به عنوان پاسخی مستقل، پذیرفت.

منابع

ابن‌أبی‌جمهور، محمد بن زین الدین، ***عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة***، تصحیح: مجتبی عراقـی، قـم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱٤۰٥ ق.

اصفهانی، محمد حسین، ***الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة***، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱٤۰٤ ق.

انصاری، مرتضی بن محمدامین، ***فرائد الاصول***، تحقیق: عبدالله نورانی، قم، موسسه نشر اسلامی، بی‌تا.

ایروانی، باقر، ***دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه***، قم، دار الفقه، چاپ سوم، ۱٤۲٦ ق.

آشتیانی، محمد حسن، ***رسالة فی قاعدة نفی العسر و الحرج***، تهران، کتابخانه آستان قدس رضوی، چـاپ سـنگی، ۱۳۷٤ ق.

بیات، محمد حسین، «قاعده نفی عسر و حرج با تکیه بر آیات و روایات»، ***سراج منیر***، شماره ۹، زمستان ۱۳۹۱.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***الفصول المهمة فی اصول الائمة***، قم، موسسه معارف اسلامی امام‌رضا، چـاپ اول، ۱۳۷٦.

ـــــــــــــــــــ، ***وسائل الشیعة***، تحقیق: شیخ عبـدالرحیم ربـانی شـیرازی، بیـروت، دار احیـاء التـراث العربی، بی‌تا.

حسینی‌مراغی، میر عبدالفتاح، ***العناوین***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۱۷ ق.

حکیم، عبدالصاحب، ***منتقی الاصول***، بی‌جا، الهادی، ۱٤۱۸ ق.

حمیری، عبد الله بن جعفر، ***قرب الإسناد***، تصحیح: مؤسسة آل‌البیت، قم، مؤسسة آل‌البیت، چاپ اول، ۱٤۱۳ ق.

داماد، محمد، ***المحاضرات***، اصفهان، نشر مبارک، ۱۳۸۲.

روحانی، محمد، ***منتقی الاصول***، قم، دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، چاپ اول، ۱٤۱۳ ق.

سیستانی، علی، ***قاعدة لاضرر و لاضرار***، قم، مهر، ۱٤۱٤ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام***، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، چـاپ اول، ۱٤۱۳ ق.

صانعی، مهدی، «رفع حرج در شریعت اسلام»، ***مطالعات اسلامی***، شماره ٤۲ و ٤۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.

طباطبایی، محمد، ***مفاتیح الاصول***، کتابخانه آستان قدس رضوی، چاپ سنگی، بی‌تا.

طباطبایی، مهدی، ***فوائد الاصول***، کتابخانه آستان قدس رضوی، چاپ سنگی، بی‌تا.

طوسی، محمد بن حسن، ***الأمالی***، تحقیق: موسسة البعثة، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

______________، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌چا، ١٤٠٩ ق.

______________، ***تهذیب الاحکام***، تحقیق: حسن موسوی خرسان، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

قمی، ابوالقاسم، ***القوانین الحکمة (قوانین الاصول)***، مشهد، کتابخانه دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ثبت ٦٩٨١، چاپ سنگی، بی‌تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تحقیق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق

مکارم شیرازی، ناصر، ***القواعد الفقهیة***، قم، مدرسه امام علی‌بن‌ابی‌طالب، چاپ چهارم، ١٤١٦ ق.

موسوی بجنوردی، حسن، ***القواعد الفقهیة***، قم، موسسه اسماعیلیان، بی‌تا.

موسوی، ابراهیم، «قاعده نفی عسر و حرج»، ***مجله حقوقی دادگستری***، شماره ٣٤، بهار ١٣٨٠.

نراقی، احمد بن محمد مهدی، ***عوائد الایام***، تحقیق: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ١٤١٧ ق.

واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور، ***مصباح الاصول***، قم، انتشارات داوودی، ١٤٠٩ ق.